



مرتضی هاشمی مدنی

استادیار دانشگاه ناتینگهام

در آن جوامع شکل گرفت، اما لیبرالیسم محبوبیتی پیدا نکرد؛ مثل کشور چین. در ایران و خاورمیانه و بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین نیز شاهد مدرنیزاسیون آموزش و پرورش بودیم، اما این به دین زیادی توده‌ای یا سکولاریسم منجر نشد. جامعه‌شناسی تا قبل از تیلور سعی می‌کرد که خود را از این فرضیات اروپامحورانه‌ها کند. کارهای کسانی مثل پیتربرگر^۱ نماد چنین تلاشی است.^۲ برگردن نیمه اول زندگی دانشگاهی‌اش از نظریه سکولاریزاسیون یا عرفی شدن جبری جوامع در دنیای مدرن دفاع می‌کرد؛ اما از اواخر دهه هفتاد میلادی به این مسئله پی برد که شواهد تجربی زیادی این فرضیه را تأیید نمی‌کنند. آن گونه که برگرمی گوید به جز چند کشور اروپای غربی، باقی دنیا گاهی حتی از قرون وسطی هم مذهبی تر هستند. دین قدرت زیادی در سیاست خاورمیانه دارد. جریان‌های دینی به صورت عمده، سیاست ایالات متحده آمریکا را جهت می‌دهند و حتی در کشوری مثل کره جنوبی مسیحیت و بودیسم در جذب پیروان با هم در رقابت تنگاتنگ هستند.

اما در دنیای پس از شکاکیت در زمینه فرضیات سکولاریزاسیون و عرفی سازی جبری جوامع، یعنی در دنیای فکری پس از دهه هفتاد میلادی، هنوز نظریه جایگزین استواری معرفی نشده بود. برخی در یک سرطیف از نظرات قدیمی سکولاریزاسیون دفاع می‌کردند و برخی در سردیگر طیف، از بازگشت دین به عرصه عمومی دنیای مدرن سخن می‌گفتند. استیو بروس^۳ از بین نمایندگان طیف طرفداران نسخه معاصر و متأخر سکولاریزاسیون است. خود پیتربرگر^۴ هم می‌تواند نماینده طیف مخالف در نظر گرفت.

طیغ معتقد به بازگشت دین به دنیای مدرن را می‌توان پس‌اسکولار نیز نامید. اما استدلال شده که این دیدگاه چندان معتبر نیست. به عبارت دیگر، دین جایی نرفته بود که بازگردد. این فرضیات اروپامحورانه و مبتنی بر تجربه چند کشور اروپای غربی است که به باقی دنیا تعمیم داده شده و بدون هیچ سؤالی، توسط برخی متفکران پذیرفته شده بود. دین در این مدت غایب نبود و به همان صورت داشت زندگی عمومی مردم را شکل می‌داد؛ اما متفکرانی بودند که این زندگی عمومی دین را به رسمیت نمی‌شناختند و به عنوان آخرین بقایای یک نظام اندیشه و سنت قدیمی به آن نگاه می‌کردند. یعنی گرچه اثرگذاری دین را می‌دیدند اما با پیش فرض بنیانی زوال دین، همین حضور را به عنوان دست‌وپازدن یک سنت در حال زوال تفسیر می‌کردند. از سوی دیگر کسانی که به بازگشت دین به عرصه عمومی باور داشتند چندین دسته بودند. بسیاری از این‌ها در غرب بعد از ماجرای سلمان رشدی و بعد از یازده سپتامبر زندگی می‌کردند. در حدود سال‌های ۲۰۰۸ میلادی این مباحث تا جایی شدت گرفت که یورگن هابرماس^۵ از جامعه‌پس‌اسکولار سخن گفت. با توجه به سنخ نظریات هابرماس و مخالفتش با جریان پس‌امدرنیسم، این توجه به پس‌اسکولاریسم با شگفتی مخاطبان نظریاتش روبه‌رو شد. وی و بسیاری از متفکران که به مفاهیمی مثل پس‌اسکولاریسم می‌پرداختند بیشتر حضور مهاجران مسلمان در اروپا را در نظر داشتند. این واقعیت که عده زیادی مهاجر در اروپا هستند که به شدت مسلمانند و دست از مناسک و اعتقاداتشان برنمی‌دارند و در آینده هم جایی نخواهند رفت،

سؤالات زیادی را برای متفکران اروپایی ایجاد کرد. آیا باید از بازگشت دین به سیاست سخن گفت؟ چگونه باید برای یک جامعه چند فرهنگی که خدا باور و خدا ناباور را در کنار هم جای می‌دهد، سیاستگذاری کرد؟ مثلاً جوامع غربی تا حد زیادی قانع شده‌اند که حق سقط جنین بر عهده مادر است. حال چطور با باورمندان سنتی که حق سقط جنین را به مادر نمی‌سپارند باید گفتگو کرد؟ حکمرانی بر چنین جامعه‌ای و تصمیم‌سازی در این جامعه چگونه ممکن است؟

این سؤالات و سؤالات بسیاری مانند این باعث شد که فضای جدیدی در نظریه‌پردازی غرب شکل بگیرد و فرای این سؤال ابتدایی و خام برود که «آیا دین در دنیای مدرن دوام می‌آورد یا نه؟» سؤال جدید مبتنی بر این واقعیت تجربی است که دین اینجاست و باقی می‌ماند و حالا با این دنیای مشترک بین خدا باوران و خدا ناباوران چه باید کرد؟ چطور در این دنیا زندگی کنیم و چگونه در صلح و انسجام جامعه را سازماندهی کنیم؟

اینجاست که نظریه تیلور ظاهر می‌شود و یک درجه جدید به نظریه‌پردازی در باب دین در دنیای مدرن باز می‌کند. تیلور دیگر از بقای احتمالی دین در دنیای مدرن صحبت نمی‌کند و این را پیش فرض می‌گیرد. سؤال بنیانی او در باب چگونگی تفسیر حضور همزمان دیندار و بی‌دین است. تیلور از سؤال از احتمال زوال دین یا از سوال درباره فواید سکولاریسم فراتر رفته و سعی می‌کند تفسیری جدید از چیستی عصر سکولار ارائه کند. این گونه است که انقلاب تیلور در فلسفه دین و علوم اجتماعی رقم خورد و مجموعه سؤالات جدیدی را مطرح کرد و افق بحث درباره دین و دنیای مدرن را تغییر داد. در پاسخ به برخی منتقدان کتاب عصر سکولار، تیلور می‌گوید^۶ که هدفش این است که عصای دست برخی خدا ناباوران مثل ریچارد داوکینز، نویسنده کتاب توهم خدا را از دست‌شان بگیرد و کمک کند که وارد گفتگویی معقول با دینداران شوند؛ به بیان دیگر تیلور می‌خواهد با بر ساخت دوگانه موهوم «علم علیه دین» یا «وحی علیه خرد» انسانی مقابله کند و در همین راستا سعی می‌کند از این مباحث سیاه و سفید فراتر رفته و گفتگویی پیچیده‌تر را تصویر کند. این پروژه هم تا جایی موفق شده است که ریچارد رورتی بیان می‌کند که تیلور یکی از دوازده فیلسوف بزرگ زمان ماست. ▶

+

پی‌نوشت

1. Peter L. Berge.
2. P. L. Berger, The Desecularization of the World. In P. L. Berger, *The Desecularization of the World: Resurgent Religion and World Politics* (1st ed.). Michigan: Wm. B. Eerdmans Publishing Co, (1999).
3. Steve Bruce.
4. Jürgen Habermas.
5. J. Habermas, "Notes on Post-Secular Society". *New Perspectives Quarterly*, (2008), 25: 17-29.
6. C. Taylor, "Challenging Issues about the Secular Age". *Modern Theology*, (2010), 26: 404-416.